

«سراچه آوا و رنگ»



مولف: میرجلال الدین کزازی

نوبت انتشار: نوبت ششم

محل نشر: تهران

ناشر: سمت

سال نشر: ۱۳۷۶

تعداد صفحات: ۲۸۸

منتقد:

دکتر محمد رضا ترکی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

معرفی اثر

سراچه آوا و رنگ را انتشارات سمت در سال ۱۳۷۶ به عنوان منبع اصلی برای درس «متون نظم ۳، قسمت اول: خاقانی» در مقطع کارشناسی و منبع اصلی برای بخشی از درس «نظم فارسی ۳: خاقانی و نظامی» در کارشناسی ارشد منتشر کرده است.

۴۰ نقدنامه زبان و ادبیات فارسی و زبان‌های باستانی

کتاب پس از مقدمه‌ای کوتاه که با درنگی در سخن و نگاهی به زندگی خاقانی همراه است، در چند بخش پی‌درپی، نمونه‌هایی اشعار خاقانی را به همراه شرح نکاتی در زمینه‌ی واژه‌شناسی، ریشه‌شناسی، باورشناسی، سبک‌شناسی و زیباشناسی شعر خاقانی پیش روی استادان و دانشجویان خاقانی‌پژوه قرار می‌دهد.

امتیازات شکلی و محتوایی

اشعار انتخاب‌شده، علاوه بر تنوع قالب، از تنوع مضمونی نیز برخوردارند؛ هم مدح در آن‌ها هست، هم مرثیه و شعر بزمی؛ هم سخن حکیمانه و صوفیانه هست و هم مضمون قلندرانه و مغانه. سروده‌ها مربوط به یک دوره‌ی خاص از زندگی شاعر نیستند و می‌توانند تصویر نسبتاً گویایی از حالات و روحیات و اندیشه‌های شاعر در دوره‌های مختلف زندگی او ارائه کنند. استاد کزازی، به‌خلاف برخی شارحان این روزگار، سروده‌ها را مُثله نکرده‌اند، بلکه تمامی یک شعر را آورده‌اند و بدین‌گونه همگونی و یکپارچگی سروده‌ها حفظ شده و ساختار درونی و معنایی اثر به هم نریخته است.

استاد کزازی، بازم به‌خلاف برخی شارحان و گزیده‌پردازان روزگار، رندانه به سراغ ابیات آسان‌تر نرفته‌اند و بنابراین در میان ابیات و قطعاتی که برگزیده‌اند، سروده‌های نکته‌دار و دقیق کم نیست. رویارویی ذهنی دانشجو با چنین ابیاتی می‌تواند روح اجتهاد و متن‌شناسی را در او تقویت کند.

با اینکه مؤلف گرامی پس از انتشار این اثر، شرح مبسوط‌تری از دیوان خاقانی را با عنوان گزارش دشواریهای دیوان خاقانی به سال ۱۳۷۸ منتشر کرده‌اند، نکات ارجمند و مفیدی در سراچه‌ی آوا و رنگ وجود دارد که در گزارش دشواریها نیامده است. حجم کتاب، از لحاظ آموزشی، متوازن با دو واحد درسی است و تقریباً در طی شانزده جلسه‌ی درسی قابل ارائه است.

اشکالات شکلی و محتوایی

با وجود همه نکات مثبت یادشده و آنچه به اختصار از آن گذشتیم (مثل کتاب‌شناسی مفید پایان کتاب و قیمت مناسب آن)، این اثر می‌توانست، به‌عنوان یک متن آموزشی، با توجه

سراچه آوا و رنگ ۴۱

بایسته‌تر و شایسته‌تر دانشکده‌های ادبیات روبه‌رو شود. شاید دلایلی از این‌دست مانع اقبال جدی‌تر اهل فضل و دانشجویان به این کتاب شده باشد:

الف- نثر متفاوت و گاه دشوار و دیریاب کتاب که در عین ارزش ادبی و هنری آن، به‌واسطه سره‌گرایی، آن را از نثر معیار و قابل فهم یک متن آموزشی دور کرده است؛

ب- کاربرد اصطلاحات برساخته به‌جای اصطلاحات جاافتاده ادبی و تعبیراتی که ذهن دانشجو با آن‌ها مأنوس است و در درس‌های معانی و بیان و عروض و قافیه، آن‌ها را آموخته است؛ اصطلاحاتی چون «استعاره پرورده» به‌جای استعاره مرشحه، «استعاره ریشخند» به‌جای استعاره تهکمیه، «بازخوانی هنری» به‌جای اسناد مجازی، «برافزوده» به‌جای مضاف‌الیه، «چشم‌زد» به‌جای تلمیح، «هم‌ریشگی هنری» به‌جای شبه‌اشتقاق و «دین‌اندیشی» به‌جای علم کلام و ...

به نظر می‌رسد ذکر شماری از اصطلاحات برساخته مؤلف -البته نه همه آن‌ها- در پایان کتاب (صفحات ۲۷۳-۲۷۴) نیز از غرابت آن‌ها نکاسته باشد. باید توجه داشت که این کلمات «اصطلاح» اند، یعنی تعبیراتی هستند که برای مفاهیمی، به وضع تعیینی یا تعینی، به عنوان «اسم علم» قرارداد شده‌اند و جزء کلمات معمولی نیستند که بتوان مترادف آن‌ها را به کار برد یا به‌سادگی مترادفی برای آن‌ها تراشید.

متأسفانه، سره‌گرایی مؤلف در حدی است که حتی القاب و اسامی اعلام را نیز برنتابیده و برخی از آن‌ها را هم دگرگون کرده‌اند، از جمله «شیخ اشراق» را به «فرزانه فروغ» مبدل فرموده‌اند (ص ۱۹۷) که معادل دقیقی نیز، از لحاظ لفظی، به نظر نمی‌رسد.

شایسته بود نویسنده محترم در مقدمه هر قصیده توضیحاتی در مورد ممدوح و مقصود قصیده و اطلاعات کوتاهی در مورد فضای کلی و به‌اصطلاح شأن سرودن آن ذکر می‌کردند. این اطلاعات ذهن دانشجو را برای درک بهتر ابیات آماده می‌کرد و از غموض آن‌ها می‌کاست؛ مثلاً اطلاعات مختصری در مورد شیخ بغدادی، که قصیده صفحه ۳۸-۴۰ در معارضه با او سروده شده، و مجدالدین خلیل، ممدوح قصیده صفحه ۷۶-۷۸، و دیدگاه کلامی خاقانی در آغاز قصیده صفحه ۸۸-۸۹ و ...

۴۲ نقدنامه زبان و ادبیات فارسی و زبان‌های باستانی

پ- ذکر گسترده اطلاعات مربوط به ریشه‌شناسی و واژه‌شناسی و حتی نکات بدیعی، بیانی، دستوری و ... در شرح و توضیح متون تا جایی ضروری است که گرهی از بیتی بگشاید و ابهامی از آن رفع کند، وگرنه گشاده‌دستی در آوردن اطلاعات پراکنده و متنوع، به فرض که برخی از آن‌ها محل مناقشه و اشکال هم نباشد، تنها می‌تواند نشانه دانش گسترده مؤلف باشد و بر حجم کتاب و، بیش از همه، دشواری آن بیفزاید.

ج- فارغ از نکات یادشده، به مواردی در زمینه سجاوندی و ویرایش متن هم می‌توان اشاره کرد: از این قبیل که مؤلف محترم واژه طوفان را همه‌جا به صورت توفان ضبط کرده‌اند. بدیهی است که این دو متفاوت‌اند و دلیلی برای عدول از طوفان وجود ندارد. ایشان «افلاطون» (نام فیلسوف مشهور) را نیز، که همیشه و همه‌جا از قدیم به همین شکل نوشته شده است، به صورت افلاتون نوشته‌اند (ص ۹۴). ظاهراً، دلیل ایشان نوعی سره‌گرایی در املاي کلمات است؛ معلوم نیست، اگر افلاطون را باید افلاتون نوشت، به چه دلیلی «ارسطو» را (همان‌جا) با «ط» نوشته‌اند؟! به هر حال، اگر هرچه «ط» را در واژه‌های غیر تازی باید به «ت» بدل کرد، چرا باید در مورد ارسطو تبعیض قائل شد و، اگر املاي ارسطو با «ط» صحیح است - که صحیح است - چرا باید، با سره‌گرایی در املاي کلمات، دانشجو را به سرگستگی دچار کرد؟! در مورد شرح و دریافت‌های مؤلف محترم از ابیات خاقانی، نکاتی قابل طرح است که به برخی از آن‌ها با رعایت اجمال و اختصار اشاره می‌کنیم:

- در ص ۳۵، ذیل:

چون میان کاسه ارزیر دلشان بی فروغ
چون دهان کوزه سیماب کفشان کم عطا
نوشته‌اند: سیماب که فلزی است روان، گران‌جُنب و کُندپوی، به آرامی از دهانه کوزه بیرون می‌ریزد.

قضیه کاملاً به عکس است. جیوه فلزی است بی‌قرار و ناآرام و دهان کوزه سیماب را از این رو تنگ می‌ساخته‌اند که، به دلیل همین بی‌قراری، یک‌باره از دهانه آن سرازیر نشود:

با بانگ و نام نیک تو دجله ز شرم
شنگرف رنگ گشته و بی قرار (ص ۴۰۱)
و خاقانی «سیماب‌شدن» را به معنی لرزان و بی‌قرار شدن به کار برده است. (دیوان، ص ۲۲)

سراجه آوا و رنگ ۴۳

- در ص ۳۶، ذیل:

مغزشان در سر بیاشوبیم که پیل اند از صفت پوستشان از سر برون آرم که پیس اند از لقا نوشته اند: دشمنان سخنور ... به پیل مانند شده اند: آنگاه که پیل، مست و دیوانه می شده است و بر می شوریده است، با پتک بر تارکش می کوفته اند و از پایش درمی آورده اند؛ چنان می نماید که ایرانیان پیل را جاندار می خوشایند و زیبا نمی شمرده اند و سعدی نیز، در گلستان، در زشتی و پلشتی پیل، با خاقانی دمساز و هم آواز است و گفته است: «الفیلُ جیفهٌ و الشَّاهُ نظیفهٌ».

نخست اینکه فیل را با کوبیدن بر سر هدایت می کرده اند و نمی کشته اند؛ دلیلی نداشته حیوان بیچاره را که در ایام جفتگیری حالاتی خاص از خود بروز می دهد و مستانه برمی آشوبد بکشند؛ و دیگر اینکه عبارت سعدی ربطی به شومی و زشتی فیل ندارد، چراکه جیفه بودن فیل و پاکیزه بودن گوسفند پس از مرگ است که نمودار می شود، زیرا یکی به دلیل حرام گوشت بودن، با همه فربهی و بزرگی، مردار است و آن دیگری، با همه خردی، پاک و حلال شمرده می شود. شارح محترم بهتر بود برای شومی فیل به شواهدی از قبیل این بیت سوزنی سمرقندی (ص ۴۱) استناد می فرمودند:

از پیل و بوم شوم تر و ناخجسته تر دیدار روی اوست به سیصد هزار بار

- در ص ۴۲، ذیل:

گویی ام حج تو هفتاد و حج بود امسال این چنین سفته مکن تعبیه در بار مرا نوشته اند: به کارگرفتن شمار هفتاد و دو، به کنایه ایما از بسیاری، نیز از آن روی می تواند بود که خاقانی خواسته است بدین گونه از همه کیش ها و گروه های اسلام یاد کند: بر پایه سخنی بازگفته از پیامبر (ص)، مسلمانان به هفتاد و دو گروه بخش خواهند شد و هر گروه کیش خویش را بهترین خواهد شمرد.

بیت اشاره به این باور دارد که هرگاه روز عید قربان با روز جمعه مصادف شود، ثواب حج برابر با هفتاد و دو حج خواهد بود و آن حج را «حج اکبر» می نامند؛ خاقانی در جایی دیگر نیز به این باور اشاره دارد:

حج ما آدینه و ما غرق طوفان خود به عهد نوح هم آدینه طوفان
خلق هفتاد و سه فرقت کرده انسی و جنی و شیطانی مسلمان (ص ۹۳-۹۴)
لذا بیت ربطی به هفتاد و دو فرقه و مذهب، که همگی بر کیش اسلام اند، ندارد.

۴۴ نقدنامه زبان و ادبیات فارسی و زبان‌های باستانی

- در ص ۹۳، ذیل:

نقد هر فلسفی کم از فلسفی ست فلس در کیسه عمل منهد

نوشته‌اند: فلس پشیزه و پولک ماهی است که بی‌ارزش است.

فلس به معنی پول سیاه و کم‌ارزش است. واژه‌های «نقد» و «کیسه» هم همین برداشت را تأیید می‌کنند.

- در ص ۱۱۲، ذیل:

از نسیم یار گندمگون یک جوسنگ مشک با دل سوزان و چشم سیل‌ران آورده‌ام

نوشته‌اند: یار با تشبیه ساده و مجمل به گندم مانند شده است.

«یار گندمگون» پیامبر (ص) است که خاقانی ارمغان خود را از سر بالین او آورده است. سیمای پیامبر (ص)، چنان که آورده‌اند، آسمر و گندمگون بوده است. در غزلیات شمس آمده است:

آن روح لطیف صورتی شد با ابرو و چشم و رنگ اسمر

بنمود خدای بی‌چگونه در صورت مصطفی پیامبر

(مولوی، ج ۱، ص ۷۵۵)

- در ص ۱۱۹، ذیل:

ز امتحان طبع مریم‌زاد بر چرخ دوم تیر عیسی نطق را در خرکمان آورده‌ام

نوشته‌اند: خرکمان در معنی کمان بزرگ و سخت است ... در کمان آوردن کنایه ایما می‌تواند بود از نشانه‌رفتن و تیرافکندن ... سخن‌آور شروانی، آنگاه که می‌خواهد طبع را بیازماید و برتری آن را آشکارا به نمایش درآورد، به تیر سخن، عطارد را در چرخ دوم نشان می‌گیرد که دبیر آسمان است و نماد نویسندگی و شاعری.

برای توضیح دقیق بیت باید به این نکته اشاره می‌شد که از «خرکمان» در اینجا «برج قوس» مراد است که «خانهٔ وبال» تیر یا عطارد است و «تیر را در خرکمان آوردن» یعنی آن را به برج قوس کشاندن و دچار وبال کردن.

خاقانی بر آن است که، در آزمون طبع بکر و مریم‌زاد خود، عطارد را که در چرخ دوم همچون عیسی خداوندگار سخنوری است به خرکمان قوس که خانهٔ وبال اوست کشانده و او را زبون ساخته‌ام! (برای توضیح بیشتر ← ماهیار، ثری تا ثریا، ص ۱۷۳).

سراجه آوا و رنگ ۴۵

- درص ۱۳۰، ذیل:

هر جا محرمی ست خسی هم حریف اوست آری ز گوشت گاو بود بار زعفران
نوشته‌اند: گوشت گاو را رشته‌رشته می‌کرده‌اند و با زعفران می‌آغشته‌اند و می‌خشکانیده‌اند تا در
زمستان، که به گوشت دسترسی نداشته‌اند، از آن توشه بسازند.
بیت به نوعی زعفران تقلبی اشاره دارد که به کمک رشته‌های گوشت خشک‌شده گاو آن را
می‌ساخته‌اند. خاقانی سروده است:

شاه جهان نظم غیر داند تا سحر من اهل بصر گوشت گاو داند تا زعفران (ص ۳۳۴)
(نیز ← دهخدا، امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۳۲)

- درص ۱۵۶، ذیل:

گیتی ز گرد لشکرش طاووس بسته زیورش در شرق رنگین شهپرش، در غرب منقار آمده
نوشته‌اند: شهپر رنگین این طاووس در خاور افتاده است و منقارش در باختر؛ این دو
استعاره‌هایی‌اند آشکار از روشنایی روز و تیرگی شب. منقار طاووس تیره‌فام است.
منظور از منقار طاووس، در بیت، به واسطه شباهت ظاهری هلال ماه است که در مغرب
نمودار می‌شود. در ابیات قبلی هم با عباراتی چون «شاخ گوزن» و «عین عید» و «بروی زال
زر» به هلال ماه اشاره رفته و شارح محترم نیز در گزارش ابیات به‌درستی به آن تصریح
فرموده‌اند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها:

چنانچه در آغاز هر سروده، مقدمه‌ای درباره فضای کلی آن و نیز شخصیت ممدوح و مخاطب
و دلیل سرایش آن نوشته شود، در فهم مطلب مفیدتر خواهد بود.
بهتر است از طرح بعضی مسائل حاشیه‌ای از جمله مباحث بیانی، دستوری و زبان‌شناسی صرف
نظر گردد.